

بلوچستان و نقش آن در تحولات سیاسی اواخر دوره صفوی و پیامدهای آن

کوروش صالحی*، زینب بلوچی‌نژاد

دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه سیستان و بلوچستان؛ کارشناس ارشد تاریخ، دانشگاه سیستان و بلوچستان

تاریخ دریافت: (۱۳۹۶/۰۳/۲۳) تاریخ پذیرش: (۱۳۹۶/۱۱/۱۰)

Baluchistan and Its Role in the Political Developments of the Late Safavid Period and Its Consequences

Kourosh Salehi, Zeynab Baluchinejad

Associate Professor, Department of History, Sistan and Baluchestan University;
MA in History, Sistan and Baluchestan University

Received: (2017.06.13)

Accepted: (2018.01.30)

Abstract

The Safavids did not have a proper supervising of the situation in distant states such as Makoran (Baluchistan) until the time of Shah Abbas I. Thus, after domination of these areas, they turned the government into mediators by handing over the administration of a part of Baluchistan to the Governor of Kerman and another part of it to the Sultanate. This process, which was roughly based on indirect observation of states, although its short-term negative effects were not revealed in the short term, but in the long run, and occasionally the weakness of the central government, caused a lot of problems for the Safavids and focused on local dissatisfaction in Baluchistan. And this field contributed greatly to the victory of the Ghiljaidin the attack on the capital of the Safavid. The basic question that this study seeks to provide a well-grounded answer to is what was the basis of the context and effect of the Baluch revolt in southeastern Iran during the Safavid period? The main hypothesis of the paper is that the numerous attacks of Kerman rulers, religious hardship and tax pressures caused people to be dissatisfied with the Safavid regime and caused them to revolt in the late Safavid; these riots set the stage for weakening the Safavid rule on the eastern borders and spreading the Mahmud Afghan refugee provided. This paper describes the ups and downs of developments in this state in Safavid era, which shows that the change in the role of the borderland peoples from the borderland to the influence factor and the attackers to the extent to which the government, the behavior and attitude of the structure of the central government of Safavid it depends.

Keywords: Makoran, Baluchistan, Safavid fall, Ghiljaidin, Kerman

چکیده

صفویان تا روزگار شاه‌عباس اول نظارت مناسبی بر اوضاع ایالات دور دست مانند مکران (بلوچستان) نداشتند؛ از این رو آنان بعد از تسلط بر این نواحی، با واگذار کردن اداره بخشی از بلوچستان به والی کرمان و قسمت دیگری از آن به ملوک سیستان، به صورت نیابتی به حکومت با واسطه در این مناطق پرداختند. تأثیرات منفی این روند که به طور نسبی بر نظارت غیرمستقیم ایالات استوار بود، در کوتاه مدت هویدا نشد اما در بلند مدت و به گاه ضعف حکومت مرکزی، مشکلات فراوانی را برای صفویان و کانونی از نارضایتی محلی را در بلوچستان پدید آورد و به پیروزی غلجاییان در حمله به سوی پایتخت صفویان کمک بسیاری نمود. سؤال اساسی این پژوهش این است که مبنای شورش بلوچ‌های جنوب شرق ایران در دوره صفویه چه بود؟ فرض اصلی مقاله بر آن است که حملات متعدد حکام کرمان، سخت‌گیری‌های مذهبی و فشارهای مالیاتی سبب نارضایتی مردم از حکومت صفویه و در نهایت شورش آنها گشت؛ این شورش‌ها زمینه‌های تضعیف حکومت صفویه در مرزهای شرقیو گسترش شورش محمود افغان را فراهم نمود. این مقاله که به روش توصیفی - تحلیلی به فراز و نشیب تحولات این ایالت در روزگار صفویه می‌پردازد، نشان می‌دهد که عوض شدن نقش اقوام مرزنشین از مرزبانی به عامل نفوذ و یاری‌رسان مهاجمان تا چه میزان به طرز حکومت، رفتار و نگرش ساختار دولت مرکزی صفوی بستگی داشته است.

کلیدواژه‌ها: مکران، بلوچستان، سقوط صفویه، غلجاییان، کرمان.

۱. مقدمه

عدم توجه به اقوام ساکن مرزها با خرده‌فرهنگ‌های موجود در آن، گاه برای جوامع می‌تواند مسائل و مشکلات جبران‌ناپذیری را به وجود آورد. در دوره صفویه برخی اشتباهات استراتژیک در نحوه اداره ایالات و ولایاتی که حساسیت‌های فرهنگی، قومی و مذهبی در آن بسیار زیاد بود، باعث شورش‌هایی شد که در نهایت، این اغتشاشات با همراهی دیگر عناصر ناراضی سقوط دولت صفوی را موجب گردید. از مرگ شاه عباس اول صفوی تا دوران شاه سلطان حسین، منحنی قدرت صفویه با تنزل کارایی حکومت، کاهش توان نیروهای نظامی، ضعف اقتصادی کشور و پیدایش مراکز متعدد قدرت در جامعه همراه بود. به تدریج، با وجود رقابت‌های تنگاتنگ قومی، بین اقوام محلی و ملوک سیستان و حکومت کرمان، کانونی از ناراضی‌های محلی در بلوچستان ایجاد شد. وجود نظام قبیله‌ای مترصد و منتظر ضعف حکومت مرکزی و رفتار حکام محلی به بهانه‌های گوناگون و عمدتاً با ظاهری مذهبی و فشارهای مالیاتی و سرخوردگی مردم از اقدامات حکام صفوی، موجب شد که در سال‌های پایانی سلطنت صفویان مردم این نواحی شورش کرده و با حمله به نواحی مجاور و غارت آنها، کمک زیادی به زمینه‌های پیروزی غلجاییان نمایند. سؤال اساسی این پژوهش این است که مبنای شورش بلوچ‌های جنوب شرق ایران در دوره صفویه چه بود؟ و آنان چه نقشی در روند تضعیف و سقوط صفویه ایفاء کردند؟ فرض اصلی مقاله بر آن است که حملات متعدد حکام کرمان، سخت‌گیری‌های مذهبی و فشارهای مالیاتی سبب ناراضی‌های مردم از حکومت

صفویه گشت و موجبات شورش آنها را در اواخر صفویه ایجاد کرد؛ این شورش‌ها زمینه‌های تضعیف حکومت صفویه در مرزهای شرقی و گسترش شورش محمود افغان را فراهم نمود.

برخی سیاست‌های نادرست سلاطین اواخر دوره صفوی، از جمله اعمال خشونت نسبت به اقلیت‌های دینی، افزایش فشار مالیاتی، ظلم و ستم حکام صفوی بر مردم در ولایات، همراه با ضعف حکومت مرکزی زمینه‌های ناراضی‌های ایالتی را فراهم نمود. شورش بلوچ‌های جنوب شرق نمونه‌ای از این موارد بود که به دلیل نزدیکی با کانون شورشیان غلجایی، نقش مهمی در ناهنجاری‌های سیاسی و نظامی آن دوران داشته است. در دوران فوق، به تدریج از قدرت و نفوذ حکومت مرکزی در ولایات کاسته شد. ضعف حکومت مرکزی در کنار ظلم و ستم حکام برگزیده صفوی در ولایات، باعث شد بسیاری از مناطق تحت حکومت صفویان با دولت مرکزی مخالفت کنند. به‌عنوان مثال، در اواخر عهد صفوی (در زمان شاه سلیمان و شاه سلطان حسین) چندین بار بلوچ‌های اطراف کرمان و قندهار شورش کردند و به مبارزه با حکومت صفویان برخاستند. با ضعف دولت صفویه این شورش‌ها گسترش یافت. به تدریج این شورش‌ها از یک‌طرف موجب تضعیف نیروی نظامی دولت صفوی در مرزهای شرقی و از طرف دیگر زمینه‌ساز شورش افغان‌های غلجایی به سرکردگی محمود افغان گشت. وجود اشتراکات مذهبی بین بلوچ‌ها و بعضی از قبایل افغان، سودای کسب موقعیت و غنیمت در جنگ با صفویان، سیاست‌های غلط و فشارهای مذهبی و نبود مرکز قدرت مستقل صفوی در بلوچستان، سبب همکاری اقوام بلوچ با شورشیان شد.

۲. پیشینه تحقیق

پیرامون سابقه پژوهشی موضوع می‌بایست خاطر نشان کرد که ویلم فلور در دو کتاب *برافتادن صفویان*، *برآمدن محمود افغان* (۱۳۶۵) و *اشرف افغان در تختگاه اصفهان* (روایت شاهدان هلندی) (۱۳۶۷) و نیز در تحقیقات جدید صفویه پژوهی، زمینه‌ها و پیامدهای شورش اقوام ساکن بلوچستان در تضعیف و سقوط صفویه ریشه‌یابی نشده است. مرحوم باستانی پاریزی در مقدمه کتاب *تذکره کرمان* و سایر آثار فاخرش، سپاهی (۱۳۸۵) در کتاب خود، بلوچستان در عصر قاجار (بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی بلوچستان در عصر قاجار از ابتدای سلطنت قاجار تا نهضت مشروطه) در بخش مقدماتی کتاب نگاهی گذرا به تاریخ بلوچستان تا روی کار آمدن قاجارها داشته است. سرافرازی (۱۳۸۳) نیز در مقاله خود تحت عنوان «بلوچستان در عصر صفوی»، به شورش بلوچ‌ها در این دوره اشاره کرده است. بدین ترتیب مقاله حاضر را می‌توان پژوهشی درباره جایگاه بلوچستان در شورش‌ها و تحولات اواخر عصر صفویه محسوب کرد که با هدف تبیین و تحلیل عوامل، زمینه‌های شورش بلوچ‌ها و بررسی پیامدهای آنها در تحولات اواخر عصر صفویه و نقش آنان در روند تضعیف و سقوط صفویه، علل پیوستن آنان به محمود افغان و عملکرد آنان پس از سقوط صفویه سامان یافته است.

۳. مختصری از تاریخچه اداره بلوچستان تا اواسط

دوره صفوی

در تاریخ کهن ایران زمین، هرودوت از مِکا یا مکران به عنوان چهاردهمین ساتراپی هخامنشی نامبرده است. در کتیبه شوش و نقش رستم و بیستون نام این سرزمین مکه یا مکران آمده است (کخ، ۱۳۹۰: ۹۳؛

مارکوارت، ۱۳۶۸: ۷۵؛ مشکور، ۱۳۷۱: ۶۳۴) و تمامی این منطقه جزئی از قلمرو هخامنشیان در غرب رودخانه سند (به عنوان مرز جنوب شرقی هخامنشیان) بوده است. منطقه کهن مکران در نوشته‌های جغرافیای تاریخی مانند *مسالک و ممالک*، *البلدان*، *التقویم* و *صورت‌الغالیب*، جزئی از اقلیم دوم و از کرمان تا رود سند یا ایندوس امتداد داشته است. در بعضی اسناد و نقشه‌های تاریخی اروپایی و بعضی نوشته‌های عربی، دریای عمان امروزی نیز بحر مکران بیان شده است. بلوچستان به دلیل فاصله قابل توجه از مرکز و وجود عامل کویر، یکی از دورترین ایالت‌های جنوب شرق ایران و از ایالات گرمسیر بوده است (سربازی، ۱۳۷۸: ۲۵). در *شاهنامه فردوسی* این قوم در جرگه سپاهیان کی‌خسرو ذکر شده‌اند (مخبر، ۱۳۲۵: ۳۶). در دوران اسلامی و در ایام حکومت سلسله‌های صفاریان، سامانیان و غزنویان، بلوچ‌ها در این منطقه شورش‌هایی بر ضد حاکمان وقت خود انجام دادند. در روزگار حملات مغول، جغتای مأمور فتح بلوچستان شد و در زمان تهاجمات امیر تیمور گورکانی، وی پس از فتح کرمان متوجه بلوچستان شد (یزدی، ۱۳۳۶: ۱/۵۷۷) و چون بلوچ‌ها در مقابل او مقاومت نمودند، پس از شکست آنها، بلوچستان را غارت کرد (کاظمی، ۱۳۵۷: ۱۶). با پیدایش صفویان، شاه اسماعیل اول، پس از تثبیت حکومت خود در آذربایجان و فتح سایر نقاط ایران، ترویج مذهب تشیع را سرلوحه اقدامات خویش قرارداد؛ اما مشکلات آغازین در راه استقرار قدرت و وجود دشمنان خارجی، از جمله ازبکان در شرق و عثمانی‌ها در غرب، موجب شد که گسترش قدرت صفویان در برخی از نقاط، از جمله بلوچستان، به تدریج و بعد از گذشت سال‌ها از تأسیس این

در بمپور وجود داشت (اسکندریک منشی ترکمان، ۱۳۷۷: ۲/ ۸۶۱) که این سربازخانه پشتیبانی برای تحصیل‌داران مالیاتی در بلوچستان بود و البته بعضی خشونت‌ها و سودجویی‌ها در همین روزگار صورت گرفت که شاید مقدماتی برای عکس‌العمل‌های بعدی بلوچ‌ها و قندهاری‌ها گردید. ملاجلال منجم گزارش می‌کند:

مقرر شد اگر احدی از مردم شهر و رعیت در نواحی، رغبت به آلات حرب و دست آوردن تیر و تفنگ نماید، دست او را ببرند و اگر زیاده‌روی کند سر او را از بدن جدا سازند (منجم یزدی، ۱۳۶۴: ۳۷۴).

شاه‌عباس توانست در نواحی جنوب و جنوب شرقی، از جمله جزیره هرمز و خلیج فارس و سیستان و بلوچستان، نفوذ دولت مرکزی را احیاء کند اما با این وجود، پس از فوت وی، به تدریج از نفوذ دولت مرکزی در این نواحی کاسته شد که این امر به خاطر اشتباهی بود که وی انجام داد، چراکه شاه‌عباس بعد از فتح قندهار حکمرانی آن را به گنجعلی‌خان واگذار کرد و فرزندش، علیمردان بیگ، به نیابت از پدر حاکم کرمان شد (اسکندریک منشی ترکمان، ۱۳۷۷: ۲/ ۸۸۲)، ملک میرزای صفاری نیز به حکومت بلوچستان رسید (وزیری، ۱۳۷۵: ۶۲۸). پس از عزل گنجعلی‌خان از حکمرانی کرمان، صفویان به دلیل نیابتی کردن حکومت، نتوانستند در بلوچستان حضور دائم و فعالی داشته باشند چرا که هیچ‌گونه جدیتی برای اداره بلوچستان انجام ندادند و حتی سپاه منظمی که در بلوچستان وجود داشت، منحل گردید. بعد از مرگ شاه‌عباس و روی کار آمدن شاهان بعدی، به تدریج از قدرت نفوذ حکومت

حکومت انجام گیرد. البته با این تفاوت محسوس که حکومت‌های قبل از صفویه (Newman, 2006: 24) عموماً داعیه تفاوت مذهب با این رعایای مرزنشین نداشتند اما حکومت صفویان خود را مدعی طرحی نو برای حکومت کردن در قلمرو ایران‌زمین می‌دانست. هرج و مرج بعد از فوت شاه‌طهماسب باعث شد صفویان نتوانند وضع خود را در دوره جانشینان وی در بلوچستان حفظ کنند (رهر برن، ۱۳۵۷: ۱۶).

گنجعلی‌خان، بعد از فتح بمپور (اسکندریک منشی ترکمان، ۱۳۷۷: ۲/ ۸۶۱-۸۶۲؛ همت، ۱۳۷۰: ۵۱-۵۷) دو اقدام انجام داد که تا پایان دوره قاجاریه به صورت سنت اداری در بلوچستان به کار گرفته شدند. این دو اقدام گنجعلی‌خان عبارت بودند از: ۱. گرفتن گروگان از رؤسای نواحی مختلف بلوچستان و انتقال آنها به کرمان در حالی که، با توجه به بافت قومی و رقابت‌های مختلف فامیلی، رسم گروگان‌گیری روش پایداری برای ایجاد امنیت و کنترل مؤثر در بلوچستان به حساب نمی‌آمد (وزیری، ۱۳۷۵: ۲۸۱)؛ ۲. واگذاری اداره بلوچستان به حاکم بم (سپاهی، ۱۳۸۲: ۳۰) که با فاصله‌ی قابل توجهی، از بلوچستان قرار داشت، در درازمدت نتیجه‌ای جز دوری کلی بلوچستان از حکومت صفوی را به همراه نداشت. علاوه براین، این روش‌ها زمینه‌های سوء استفاده حکام کرمان و حتی سیستان را، به علت دوری منطقه بلوچستان از حکومت مرکزی، فراهم می‌کرد و نتیجه سوء نیابتی کردن حکومت در دوران زوال و سقوط صفویان به سرعت نمایان گردید. این سال‌ها دوره اوج نفوذ صفویان در ناحیه بلوچستان بود. از سال ۱۰۲۱ تا ۱۰۳۱ ق سربازخانه قزلباش‌ها

با ضعف قدرت مرکزی موجب بروز شورش‌هایی در کشور گشت؛ از جمله شورش‌های گرجستان، شورش حاکم گرجی گئورگی ساکاآدزه معروف به موراوی در ۱۰۳۹ق (همان: ۲/ ۳۴-۳۵)، شورش علیمردان خان حاکم قندهار در ۱۰۴۲ق (قزوینی، ۱۳۶۷: ۵۲-۵۴). می‌توان وضعیت سیاسی - اداری ایران این دوره را این‌گونه تشریح کرد: از یک‌سو خواجه‌سرایان و دولتمردان و روحانیون متغذبا هم بر سر کسب قدرت رقابت می‌کردند و برای یکدیگر پاپوش می‌بافتند و از سوی دیگر دستورهای شاه که زیر نفوذ و فتوای روحانیون در آزار اقلیت‌های مذهبی صادر شده بود، مردم سنی مذهب بلوچ، کردهای شیروان و افغان‌های قندهاری را علیه دولت صفوی شوراند. شورش‌های بسیاری در این دوره صورت گرفت که شورش بلوچ‌ها نمونه‌ای از آنها است. این شورش‌ها زمینه‌ساز ضعف و درنهایت سقوط سلسله صفویه شد. در دوره سلطنت شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ق)، تنها واقعه مهم بلوچستان، در ارتباط با حکومت صفویان، اطاعت نکردن حاکمان مکران است که «سر از فرمان پیچیده و از متوجهات دیوانی ابا کردند». به دستور شاه صفی جانی‌خان شاملوی، که در آن زمان حکمران کرمان بود، برای تنبیه متمردان به مکران لشکر کشید و بعد از سروسامان آن ولایت، عده‌ای از بزرگان بلوچ را، به رسم گروگان، به کرمان کوچانید و در آنجا مسکن داد (اسکندربیک منشی ترکمان، ۱۳۱۷: ۱۳۱-۱۳۲). در منابع، هیچ گزارشی از بلوچستان در زمان شاه‌عباس دوم به دست نمی‌آید. در این دوره بازپس‌گیری قندهار از گورکانیان، مهم‌ترین مسئله در مرزهای شرقی ایران بود؛ بنابراین فرصتی برای توجه صفویان به امور بلوچستان پیش نیامد.

مرکزی کاسته شد و در نتیجه بسیاری از مناطق تحت حکومت بنای مخالفت با حکومت مرکزی را گذاردند. در زمان جانشینان شاه‌عباس نه تنها صفویان تسلطی بر بلوچستان نداشتند، بلکه این اقوام بلوچ بودند که با حملات گاه و بی‌گاه خود برای نواحی اطراف کرمان، تولید هرج و مرج کردند و باعث بر هم زدن نظم سیاسی و اجتماعی حکومت صفویان در این منطقه شدند.

۴. نوسانات قدرت در منطقه بلوچستان در اواخر

عصر صفویه

در عصر جانشینان شاه‌عباس اول، شیب رو به ازدیاد منحنی قدرت صفویه و نیز تنزل کارایی حکومت، تضعیف نیروی نظامی و ضعف توان اقتصادی، از پدیداری آثار فتور این سلسله خبر می‌داد (مینورسکی، ۱۳۶۸: ۸۸). دودمان صفوی در این دوره به ورطه بحران‌های اداری، سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی کشانده شدند. یکی از سیاست‌های اشتباه جانشینان شاه‌عباس، قتل دودمان شاهی (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۴۲۳) و رجال قدرتمند و کارآزموده پیشین عصر شاه‌عباس و سپردن امور به هواخواهان دولت جدید بود که غالباً از خواجه‌سرایان و امرای نالایق بودند (اسکندربیک منشی ترکمان، ۱۳۷۷: ۵۰-۵۲؛ مروی، ۱۳۶۴: ۱۸/۱) که آسیب‌پذیری ایالات و ضعف قدرت حکومت را در پی داشت.

سیاست جانشینان شاه‌عباس در اعمال خشونت به حکام ایالات و متلاشی نمودن قدرت آنان، نابسامانی‌های اقتصادی در برخی ایالات، نزاع داخلی طبقه حاکم، دخالت خواجه‌سرایان در ساختار قدرت سیاسی، فشارهای مالیاتی، و تعصبات مذهبی همراه

با مرگ شاه‌عباس دوم، انحطاط صفویه سرعت و شتاب بیشتری گرفت (Matthee, 2010: 139-14)؛ سیوری و دیگران، ۱۳۸۰: ۸۸-۸۹) و رفتارهای ناشایست توسط حکام و فرمانروایان کرمان نسبت به اقوام بلوچستان که ضمیمه آن ایالت بود، بیشتر شد. نتیجه اقتصادی این طرح نیابتی حکومت کردن بر بلوچستان، این بود که از سویی، حکمرانان کرمان درصدد بودند به بهانه‌ی وجود ناامنی از ارسال مقادیری از درآمدهای مالیاتی که می‌بایست به پایتخت صفویه روانه شود، خودداری ورزند؛ (علت این بهانه‌تراشی‌ها آن بود که در دوران شاه‌عباس مقادیر قابل‌توجهی از زمین‌های کرمان خاصه شده بود و عواید حاصل از آنها به مرکز ارسال می‌شد و در نتیجه از درآمد حکام محلی کاسته شده بود و این باب میل حکمرانان کرمان نبود بنابراین دولت مرکزی را از بروز ناامنی می‌ترسانیدند و با این عمل از ارسال درآمدهای ایالت کرمان و بلوچستان به اصفهان خودداری می‌کردند.) از سوی دیگر این بهانه‌تراشی‌ها باعث دریافت مجوز لشکرکشی به بلوچستان نیز می‌گردید که در نتیجه جنگ‌های فرسایشی و طولانی‌مدت بین حکمران کرمان و سرداران بلوچ اتفاق می‌افتاد که از این حرکات نیابتی، به رعایای بلوچستانی و نیز اقتدار و مشروعیت حکومت صفویان به عنوان صاحبان تاج و تخت ضرر و زیان زیادی می‌رسید. از این فرصت به دست آمده خوانین بلوچ نیز استفاده کردند و عده‌ای، از جمله میرکریم سرحدی، میرشنبه حاکم سرباز و میرخسروشاه حاکم دزک، سر به شورش برداشتند که این امر موجب نابسامانی بلوچستان و قتل و غارت بسیاری گردید (مشیزی، ۱۳۶۹: ۳۸۲-۳۸۵). مشیزی در

مورد اولین حمله بلوچ‌ها چنین نوشته است: آنچه راقم حروف از صحیح القولی استماع نمود این است که چند نفر از جماعت بارزی که در سرحد و محال اقرب و ولایت اربعه سکنی دارند که ریش‌سفیدان ایشان، لونگ، مونگ و ماراسنگ از جمعی دیگر از مردم همان سرحد و هو و بیجان (هودیان) و بزمان و... میرخسروشاه که در جالق و دزک می‌باشند متحد شده بودند (همان: ۴۰۷-۴۰۹). بنا به گزارش مشیزی رؤسای مختلف بلوچستان از دورترین نقاط باهم متحد شده و نیروی بزرگی را تشکیل داده بودند و با حمله به خبیص می‌خواستند نارضایتی خود را از حکومت صفوی نشان دهند. بدرفتاری و سخت‌گیری حکام با بلوچ‌ها هرروز شدت بیشتری می‌یافت و زمینه‌های شورش آنها را فراهم کرد؛ با این حال، برای به اطاعت درآوردن آنان هیچ‌گونه اقدامی که بر اساس عقل و تدبیر باشد، صورت نپذیرفت. یکی از مهم‌ترین حوادث دوره شاه سلیمان در ارتباط با بلوچستان غارت گسترده‌ای بود که در سال ۱۱۰۰ق صورت گرفت و بلوچ‌های خارانی و نواحی شرقی منطقه با همکاری سرحدنشینان به ریاست شاه سلیم نوشیروانی و خسروشاه بزرگزاده تا ناحیه خبیص را غارت کردند و بدون برخورد با هیچ مانعی به قتل و غارت پرداختند (ناصری‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۰۳). این حملات که در این زمان به صورت غارت نواحی مجاورشان بروز می‌کرد، در واقع عکس‌العمل مردم این بخش از ایران بود در برابر سرکوب‌های دوران شاه‌عباس اول و شاه سلیمان. این‌گونه غارت‌ها و شورش‌ها در تصورات عامیانه و حماسی به قیام بر ضد ظلم تعبیر می‌شد. عکس‌العمل حکمران کرمان در مقابل این تاخت‌وتاز گسترده اشتباه بود، چرا که وی چون این امر را ناشی از

غارتهای تلافی جویانه نامید. پس از اولین حملات، بلوچها به ضعف صفویان پی بردند و با این آگاهی، حملات روزه‌روز گسترش یافت و بر مناطقی که مورد حمله و غارت قرار می‌گرفت، افزوده شد. سرانجام اوج این حملات همراهی بلوچهای ساکن در قندهار با افغانها در حمله به اصفهان و سقوط حکومت صفویان بود.

نخستین تهدیدهای علنی بلوچها که شامل غارت کاروانهای تجاری بود، از طرف حاکمان نیابتی منطقه مستقر در کرمان به هیچ شمرده شد؛ همانطور که دولت ساسانی تهدیدهای اولیه اعراب را جدی نمی‌گرفت. و قتیبه نام‌های داروغه و عمال حکومتی در این زمان توجه شود، نامها بیشتر گرجی یا ترک و یا کرد هستند؛ افرادی مثل گرگین بیگ، بیجن بیگ، قراخان بیگ و عزیز آقا کرد که کاری جز اذیت و آزار رعایا و مردم نداشتند. از زمان شاه سلیمان تا حمله محمود افغان، حملات مکرر بلوچهای اطراف کرمان به شهرهای مختلف کرمان، به خصوص شهداد، داور، زرنند، گوک (گلباف) و خود گواشیر، دارالحکومه کرمان، انجام گرفت (باستانی پاریزی، ۱۳۵۷: ۸۹-۹۰). بی‌توجهی دولت نسبت به بلوچها، در نهایت سبب سقوط دولت صفویه شد؛ چراکه قریب بیست هزار بلوچ درنبرد گلناباد، به محمود کمک کردند و مسلماً همکاری بلوچها و زرتشتیان، محمود را به کاخ چهل ستون اصفهان رسانید (فلور، ۱۳۶۵: ۱۱۵). به عقیده باستانی پاریزی، پیروزی بلوچها و افغانها بر صفویه، به‌مثابه پیروزی جهل بر ظلم بوده و حاصل این پیروزی در اجتماع «جهل مرکب» شد (باستانی پاریزی، ۱۳۵۷: ۱۳۴). تاخت‌وتازهای آسان بلوچها در کرمان باعث شد نه تنها آن ایالت، بلکه سراسر سیستان، خراسان، یزد تا اطراف اصفهان عرصه

ضعف خود می‌دانست، آن را مسکوت گذاشت و سفارش نمود که این عنوان را به دیگری نباید تقریر کرد. وی حتی نویسنده خبر را به دروغ‌گویی متهم نمود؛

و همین معنی عاقبت سبب جرئت گرفتن آن گروه مخدول‌العاقبه شده و آنچه باعث حملات آنها در سنوات بعد بدین ولایت شد، از همین غفلت او بود (مشیزی، ۱۳۶۹: ۵۴۶-۵۵۷).

اکنون حاکمان نیابتی بلوچستان که خود شروع کننده تحولات مخرب بودند برای نشان دادن قدرت خود وارد صحنه شدند و به‌ناچار وزیر کرمان برای سرکوب بلوچها وارد عمل شد. در وهله اول، یک سپاه ضعیف ۴۰ و ۵۰ نفری به مقابله با شورشیان فرستاده شد که به‌راحتی شکست خوردند و به دنبال این حادثه، بلوچها در سراسر منطقه خبیص تاختند. آنگاه وزیر، سپاه دیگری گردآورد که آنان نیز به هر جا می‌رسیدند، مانند شورشیان به غارت اموال مردم می‌پرداختند و «بر همگان مبرهن بود که از چنین سپهدار و سپاه، جز خرابی خلق‌الله چه خواهد آمد» (کرمانی، ۱۳۸۴: ۲۷۱). این سپاه نیز شکست خورد و با خفت و خواری تمام گریخت و چون حملات بلوچها گسترش بیشتریافت، ضعف نظامی حکمران نیابتی صفوی مستقر در کرمان آشکار گردید و مشخص شد که تعداد نیروهای انتظامی و دفاعی ولایت کرمان تا چه حد ناچیز و ناکارآمد است. بعد از این لشکرکشی تا سال ۱۱۰۱ق از مکران و بلوچهای منطقه مطلبی در منابع این دوره نیامده است؛ بنابراین، این سالها را به‌نوعی می‌توان آرامش ظاهری قبل از طوفان دانست، طوفانی که سرانجام تا سقوط سلسله صفویه ادامه یافت. در سال ۱۱۰۱ق. اولین حملات بلوچها به مناطق خارج از بلوچستان آغاز شد. این حملات را می‌توان حملات و

بلوچستان، به فرماندهی میرخسروشاه دزکی، نیز در این شورش‌ها که به شکل غارت ظاهر شد، شرکت داشتند. در سال ۱۱۱۰ق / ۱۶۹۹م میرخسروشاه دزکی و شاه سلیم نوشیروانی، باهم متحد شده و نواحی کرمان و گرمسیرات تا یزد را غارت کردند، شاه سلطان حسین که با وضع دشواری روبرو شده بود، گرگین‌خان را مأمور تأمین امنیت شرق و جنوب شرق و دفع یاغیان کرد (شاه حسین، ۱۳۴۴: ۵۰۴)، و او به همین منظور، به حکومت کرمان رسید (لکهارت، ۱۳۶۴: ۵۱). کرمانی در این باره می‌نویسد:

... سپهسالاری خراسان و قندهار تا سرحد کابل به انضمام سرداری ایالت کرمان و بلوچستان و والیگری کاخ و کارتیل (در گرجستان) و سایر ولایات گرجستان حسب فرمان قضانشان به بندگان والامکان خان عظیم‌الشان شاهنوازخان (لقبی که شاه صفوی به گرگین خان اعطا نموده بود) مفوض گردید (کرمانی، ۱۳۸۴: ۲۹۹).

گرگین برای کاری در اصفهان توقف کرد و از آنجا که دفع شورش بلوچ‌ها ضروری بود، برادرش، کیوان میرزا (لئون)، به نیابت او به کرمان رفت. او متوجه شد که در این زمان طوایف بلوچ و افغان «به بلدی و اغوای مردم و جماعت ریگی و سیستانی و سکنه هودیان و طوایف لاشار، جرأت و جسارت تاخت و یغما به هم رسانیده و به دستگیری آن بلدان به معابر و بلدان راه می‌یابند» (نصیری، ۱۳۷۳: ۲۷۷). کیوان میرزا در ربیع‌الاول ۱۱۱۳ ق به طرف بلوچستان حرکت نمود تا با تهاجمات بلوچ‌ها مقابله کند. وی که مقابله با گروه‌های سازمان‌یافته بلوچ را مشکل می‌دید، «مکتوبی اعتراض‌آمیز و مقالتی غیرت‌انگیز» برای حاکم سیستان فرستاد و درخواست کمک کرد، حاکم سیستان از کمک به کیوان میرزا خودداری کرد (همان:

تهاجمات آنان قرار بگیرد. جریانات تاریخی مربوط به زوال اقتدار صفویان در بلوچستان از ابتدای حکومت شاه سلطان حسین با سرعت بیشتری به وقوع می‌پیوست. در سال ۱۱۰۶ق دسته‌ای از بلوچ‌ها، ولایات یزد، خراسان، کرمان، سیستان، نائین و کوهپایه را به باد غارت دادند، مهاجمان بیشتر از بلوچ‌هایی بودند که در حوالی سیستان و کرمان زندگی می‌کردند. این گروه‌ها از بیراهه لوت و بیابان به این نواحی هجوم آوردند، با غارت این نواحی گروهی از مردم یزد، کوهپایه و نائین برای دادخواهی به اصفهان آمدند و نیروهایی از مرکز، برای سرکوب مهاجمان مأمور شدند، ولی در برخورد با آنها شکست خوردند (نصیری، ۱۳۷۳: ۶۶-۶۷). بدین ترتیب ۳۰ سال پیش از سقوط اصفهان، اغلب نیمه جنوبی کشور عرصه تاخت و تازهای بلوچ‌های ساکن کلات و اطراف قندهار قرار گرفت که حکم موج اول حمله به سوی پایتخت را داشت. در حقیقت اینان پیش‌قراولان آشنا به نواحی مرکزی ایران برای حمله افغان‌ها بودند. نبود رفتاری مناسب برای دلجویی و رفع تبعیض که بتواند میزان آسیب‌پذیری پایتخت و حکومت را از جانب شرق کاهش دهد، برای حکومت صفوی که غرق در تخیلات و خرافات شده بود، میسر نبود.

بلوچ‌ها با آگاهی بیشتر از اوضاع داخلی ایران و وضع دولت مرکزی در سال‌های پایانی حکومت شاه سلیمان و نخستین سال‌های فرمانروایی شاه سلطان حسین، حملات گسترده‌ای را آغاز کردند و بر شمار مهاجمان نیز افزوده شد. این تمرین‌های مکرر در جنگ و گریز، استعداد و توان سپاه صفوی را به دست رقبای مترصد داده بود. بلوچ‌های مناطق داخلی

با بلوچ‌ها بود، به گرگین‌خان فرمان داد که بی‌درنگ به قندهار بشتابد و در این حال او را به فرماندهی کل قوا منصوب کرد. گرگین‌خان توانست بلوچ‌های قندهار را مطیع نماید و شورش آنها را سرکوب کند (لکهارت، ۱۳۶۴: ۸۷). شورش بلوچ‌ها در قندهار که موجب کشانده شدن گرگین‌خان به این منطقه و انتصاب او بر این شهر شده بود، نتایجی داشت که برای ایرانیان بسیار زیان‌بار بود؛ چرا که از یک طرف باعث شد رابطه تنگاتنگی بین بلوچ‌ها و غلجایی‌ها که هم‌مذهب بودند، علیه صفویان به‌وجود آید و از طرف دیگر، بعد از استقرار گرگین‌خان در قندهار و فشار او و لشکریانش بر مردم قندهار، ساکنان این شهر در سال ۱۱۲۰ق/ ۱۷۰۹م به فرماندهی میرویس، علیه او به‌پا خاستند و گرگین‌خان را به قتل رساندند (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۳۳؛ سیوری، ۱۳۸۵: ۲۴۱) و مقدمات قدرت‌گیری محمود افغان فراهم شد؛ این تحولات همچنین فرصتی را برای گورکانیان هند فراهم آورد که علاوه بر تقویت موقعیت خود در این نواحی، از مجموعه عوامل موجود ضد صفوی، بیشترین استفاده را ببرند و بتوانند حداقل از قدرت ایران در این منطقه کاسته و در دسرهای بزرگی را برای حکومت صفوی پدید آورند. در تحلیلی می‌توان گفت که این همسویی منافع و طرح متوجه ساختن نیروهای شورشی برای حمله به داخل ایران، به نوعی برای گورکانیان، صدور بحران از مرزهای غربی هند و درگیرکردن اتباع ایرانی با حکومت خودشان به حساب می‌آمد. گورکانیان متوجه این مهم بودند که اگر این شورشیان به سوی پایتخت و قلمرو صفویه حرکت نکنند، این احتمال ثابت شده تاریخی وجود دارد که قلمرو خودشان، مورد هجوم این نیروی متراکم شده قرار گیرد.

۲۷۸) سرانجام کیوان میرزا در یکی از نبردهایش توانست میرخسرو دزکی را شکست دهد و شاه سلیم را به قتل برساند. وی سرهای بلوچ‌های مقتول را به نشانه پیروزی به اصفهان فرستاد (لکهارت، ۱۳۶۴: ۵۳). مادر شاه سلیم پس از اطلاع از مرگ فرزندش به فحاشی علیه صفویان پرداخت که در نتیجه کیوان‌میرزا دستور داد تا دو پای وی را به درخت نخل بسته و وی را دو شقه نمایند. پس از پیروزی کیوان میرزا بر بلوچ‌ها، وی مورد تشویق شاه سلطان حسین قرار گرفت و منصب دیوان‌بیگی اصفهان به او تفویض شد. با وجود شکست بلوچ‌ها در جنگ کیوان‌میرزا، طغیان‌ها ادامه یافت و گرگین‌خان نیز به دلیل تداوم این‌گونه حملات در مقام خود در کرمان ابقاء شد (کرمانی، ۱۳۸۴: ۳۳۲-۳۳۳).

حقیقت آن است که رقابت‌های بلند مدت صفویان و گورکانیان بر سر تسلط بر شهر استراتژیک قندهار تأثیرات سوئی در بافت قبایل هم‌پیمان با ایران ایجاد کرده بود. مقارن این ایام غلجایی‌ها که سنیان متعصبی بودند، برای بی‌اثر گردانیدن فشارهای مذهبی صفویان با گورکانیان هند کنار آمدند. آن‌ها ابتدا قصد نداشتند علیه صفویان شورش کنند؛ اما تغییر ناگهانی این سیاست زمانی پیش آمد که در نتیجه حمله بلوچ‌ها والی قندهار، عبدالله‌خان، نتوانست مقاومت کند (سیوری و دیگران، ۱۳۸۰: ۱۲۷). عبدالله‌خان فردی بسیار حریص بود و از مردمان این مناطق مالیات زیادی می‌گرفت. در این اوضاع و احوال در اوایل تابستان ۱۱۱۴ق/ ۱۷۰۲م عده‌ای از بلوچ‌ها به رهبری میرسمندر به پادگان قندهار حمله کردند و نیروهای دولتی را در این شهر درهم شکستند، وقتی این خبر به اصفهان رسید شاه که متوجه خدمات گرگین‌خان و برادرش در جنگ

۵. عملکرد بلوچ‌ها مقارن زوال صفویه

بعد از ماجرای گرگین‌خان در قندهار و قدرت‌یابی محمود افغان، وی اولین حملات خود را از شهر کرمان آغاز کرد (سایکس، ۱۳۸۰: ۳۲۰). حاکم کرمان در آن زمان حسین‌خان سیستانی بود. وی چون در خود توانایی نبرد با محمود افغان را نمی‌دید، از جنگ خودداری کرد و متواری شد و عملاً حکومت نیابتی صفویان بر بلوچستان با این فرار، از بین رفت و شورشیان در بلوچستان خود را با غلجاییان که از شرق می‌آمدند، همراه یافتند. بعد از مدتی کدخدایان و بزرگان کرمان به همراه کلاتر و داروغه به استقبال محمود غلجایی رفتند و او را وارد شهر کردند (مرعشی، ۱۳۶۲: ۵۳)؛ علاوه بر این، سکنه زرتشتی شهر نیز که از ظلم متعصبان در اواخر عهد صفوی، به‌جان‌آمده بودند، در تسخیر شهر به محمود افغان یاری رساندند (حدیث نادرشاهی، ۱۳۵۶: ۱۲۹). محمود به مدت نه ماه در کرمان باقی ماند. درباره بازگشت محمود از کرمان به قندهار، نویسندگان اختلاف‌نظر دارند. مثلاً کروسینسکی می‌گوید:

سلطان حسین به لطفعلی‌خان برادرزاده فتحعلی‌خان اعتمادالدوله که به عزم تسخیر، سپاه بزرگی جمع کرده بود، دست‌ور داد با محمود وارد جنگ شود، افغان‌ها شکست سختی خوردند و مجبور شدند به قندهار بازگردند (کروسینسکی، ۱۳۶۸: ۵۰-۵۴)؛

اما میرزا مهدی‌خان دلیل اصلی بازگشت شتاب‌زده محمود را فتنه‌ای می‌داند که در قندهار رخ داده بود (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۸). مقارن بازگشت محمود افغان از کرمان به قندهار، امیر شهادت‌خارانی، ظاهراً به خونخواهی شاه سلیم قیام نمود و شهر کرمان را محاصره کرد و دهات اطراف را غارت نمود

(ناصری‌نیا، ۱۳۸۸: ۱۰۷). حاکم وقت، ابراهیم‌خان، که بیش‌ازحد ضعیف شده بود و توان مقابله با بلوچ‌ها را نداشت، به داخل شهر عقب‌نشینی کرد و به‌ناچار با بلوچ‌ها قرار گذاشت که دوازده هزار تومان باج به آنها بدهد تا کرمان را ترک کنند و این پول می‌بایست از طریق وضع مالیات اضافه از مردم زرتشتیان، بازرگانان هندی و کارگزاران شرکت‌های خارجی تهیه می‌شد (فلور، ۱۳۶۷: ۹۹-۱۰۲). بر این اساس، دلیل اصلی مخالفت زرتشتیان با حکومت صفوی علاوه بر ناراضی و ناامیدی، فشار مالی، نیز می‌توانست باشد.

گزارش‌های کارمندان کمپانی هند شرقی هلند از این سال‌ها، بهترین منبع برای شناختن وضعیت بلوچستان و حملات بلوچ‌ها به شمار می‌رود. در سال ۱۱۳۱ق/ ۱۷۱۹م دویست نفر بلوچ برای گرفتن مواجب پرداخت‌نشده خود به رهبری پیرمحمد نامی به کرمان آمدند و چون شهر را آشفته دیدند، دست به تاراج و غارت گشودند و کسانی را که به مقابله با آنها برآمدند، کشتند و با غنائم بسیار از شهر بیرون رفتند؛ که این مسئله سبب شورش حاجی محمد کرباس‌فروش در کرمان شد و مردم حاکم برگزیده صفوی را بیرون کردند (کرمانی، ۱۳۸۴: ۸۹). این گروه، از بلوچ‌های ساکن اطراف کرمان، بعد از حمله به کرمان با عده‌ای از افغان‌ها همراه شده تا حدود لار و جهرم را تاراج کردند و وحشتی عظیم در آن نواحی پدید آورده تا نزدیکی بندرعباس پیش رفتند و بی‌آنکه در راه به مانعی برخورد کنند، تا یک میلی شهر را تاراج کرده و آنچه را قادر به حمل آن نبودند، نابود ساختند و به آتش کشیدند (فلور، ۱۳۶۵: ۴۵). البته در خصوص همکاری بلوچ‌ها با محمود افغان می‌توان

سستی مرزداري و راهداري نيز مغفول ماند و نامني راه‌ها جلوگر شد (لكهات، ۱۳۶۴: ۵۱). امنيت نسبي راه‌ها كه در زمان همه جانشينان شاه‌عباس تا سلطان حسين وجود داشت (تاورنيه، ۱۳۶۹: ۷۰)، به نحو چشمگيري در زمان شاه سلطان حسين از بين رفت و به علت ناتواني و سستي دولت، راهزني امري عادي گرديد. بلوچ‌ها به علت خشكي سرزمين و خست طبيعت، مانند هر قوم درمانده‌اي، به هجوم و غارت دست گشودند. در منابع آمده است كه ساكنان سرحد، ريگ، سيستان و هوديان راه را براي غارتگري بلوچ‌ها و عشاير افغاني كه در مشرق آنان مقيم بودند، باز كردند (رهر برن، ۱۳۵۷: ۱۷). اين تاخت‌وتاز بلوچ‌ها ناامندسند راه‌ارادربي داشت و همين مسئله سبب شد كه مسير كاروان‌هاي هند عوض شود. كاروان‌ها به‌جاي عبور از كرمان نامن، از سيستان و فراه و هرات عبور مي‌كردند و كاروان‌هاي دريائي بندرعباس و بوشهر نيز از طريق سیرجان و لار و ابرقو و يزد به اصفهان مي‌رفتند. عايدات عمده كرمان در دوره صفويه از راه تجاري بندرعباس بود و هجوم بلوچ‌ها و بي‌توجهي دربار اصفهان باعث شد تا فقر دامن كرمانيان را بگيرد (باستاني پاريزي، ۱۳۵۷: ۲۶۲). از آنجايي كه غلات از كرمان به اصفهان مي‌فرستادند، در زمان محاصره اصفهان توسط غلجاييان، صفويان با كمبود مواد غذايي روبه‌رو شدند، قحطي و خشكسالي شروع شده بود از ايالات كمك خواستند. ايالت كرمان به علت آنكه قبل از حمله غلجاييان به اصفهان، به خاطر تاخت و تاز بلوچ‌ها ضعيف شده بود، نتوانست كمك كند؛ بنابر اين بلوچ‌ها در بسياري از نامني‌هاي شرق ايران در دوره پاياني صفويه نقش داشتند كه پيامدهاي جدي براي دولت صفويه به دنبال داشت و در نهايت سلسله صفويه سقوط كرد. وضع اجتماعي و اقتصادي كرمان از عوامل سقوط سلسله صفويه بود،

گفت گرچه در ماجرای گرگین‌خان روابط بلوچ‌ها و افغان‌ها تنگاتنگ شده بود، این به آن معنا نیست که بین آنها اتحادی برقرار شده بود بلکه می‌توان آنها را در دو مسئله با یکدیگر همانند دانست: یکی غارت و دیگری اشتراك مبارزه علیه حكومت صفويان. در اواخر تابستان ۱۱۳۳ق/ ۱۷۲۱م محمود افغان در دومين حمله خود به كرمان موفق شد اين شهر را بگشايد. بنا به گزارش رئيس كمپاني هند شرقي هلند در اصفهان، در اين سال دو لشكر به فرماندهي اسدالله‌خان به‌سوي مشهد و ديگري به فرماندهي محمدخان به‌سوي كرمان رهسپار شدند و در هر دو سپاه گروه‌هايي از بلوچ‌ها شركت داشتند. در زمان حمله محمود افغان به اصفهان، بلوچ‌ها از محمود افغان حمايت كردند (لكهات، ۱۳۶۴: ۱۵۲؛ فلور، ۱۳۶۵: ۴۹-۶۵) و چنين بود كه نتيجه سياست‌هاي نسنجیده حكومت صفويه، به‌خصوص نيابتي كردن حكومت در بلوچستان كه به جاي حكومت مستقيم به كار گرفته شده بود، سبب شورش بخشي از مردم ايرانگشت و اين شورش‌ها در حكم هموار نمودن هجوم غلجاييان به پايتخت صفويه و سرانجام سقوط سلسله صفويه شد. اگرچه اين حكومت از سال‌ها پيش از درون ضعيف شده بود، اما عدم وجود حكومت محلي قدرتمند و مشروع در محل نيز سرعت اين سقوط را افزايش داد. مي‌توان گفت اگرچه اصلاحات شاه‌عباس اول در کوتاه‌مدت سبب حل مشكلات و شكوفايي حكومت صفويه گرديد اما در درازمدت با تغيير روش حكومت نتايج زيان‌باري به همراه آورد؛ چنانچه در زمان جانشينان شاه‌عباس، به علت ضعف شاهان صفوي، نيروي نظامي ايالات مرزي ضعيف و تعداد آنها به شدت كم شد و در پاره‌اي از نواحی سرحدی نه تنها سپاهيان به دست فراموشي سپرده شدند بلکه شغل

زیرا کرمان در خط مقدم جبهه طغیان و شورش بلوچ‌ها و غلجاییان قرار داشت (مشیزی، ۱۳۶۹: ۸-۹).

تعصبات حاکم بر جامعه ایران در دوره صفویه و خشونت‌های صفویان در برابر اقلیت‌های مذهبی در تحریک و شورش بلوچ‌ها و غلجاییان بی‌تأثیر نبودند و برخی از شورش‌هایی که در سال‌های پایانی سلطنت صفویان صورت گرفت دارای انگیزه‌های مذهبی بودند (لکهارت، ۱۳۶۴: ۶۲). در دوره صفویه مذهب رسمی ایران تشیع بود و در نواحی مرکزی ایران این امر پذیرفته شد اما در نواحی مرزی و نیز در خارج از آن نه، چنانچه یکی از علت جنگ‌های متعدد صفویان با عثمانیان و ازبکان. میز افغان‌ها و بلوچ‌ها اختلافات مذهبی بود. علاوه بر این، بدرفتاری و سخت‌گیری‌های مذهبی با افغان‌ها و بلوچ‌ها از دیگر مسائلی بود که سبب عصبان و شورش آنها گردید. بعد از سقوط اصفهان، بلوچ‌ها وظیفه خود را پایان‌یافته می‌دیدند؛ زیرا توانسته بودند از صفویه و کرمان که پایگاه حمله به بلوچستان بود، انتقام بگیرند و بعد از انتقام گرفتن از دشمنان خود، دست از حمایت افغان‌ها برداشتند و تصمیم به بازگشت گرفتند. در نتیجه گروه کثیری از محمود افغان جدا شدند و ازینجا بود که پشت محمود خالیماند و شکست‌های غلجاییان شروع شد (دریا گشت، ۱۳۷۰: ۱۷). به نظر می‌رسد که اختلافاتی بین بلوچ‌ها و محمود افغان بروز کرده است چرا که آنان در این زمان و پس از سقوط صفویه نارضایتی خود را از وضع موجود نشان می‌دهند. در مورد پیوستن بلوچ‌ها به افغان‌ها می‌توان گفت به دست آوردن منافع مادی و غنائم، دلیل اصلی این همراهی بوده است، چراکه وقتی بلوچ‌ها ملاحظه کردند

ثروت‌های به‌دست‌آمده از فتح اصفهان عازم قندهار می‌شود (فلور، ۱۳۶۵: ۲۰۴-۲۱۰)، متوجه فریب شده و این ندامت را هنگام روبه‌رو شدن با شاه سلطان حسین بیان داشتند. به هنگام سقوط اصفهان و زمانی که شاه سلطان حسین تاج شاهی را بر سر محمود می‌گذاشت و به او می‌گفت: «فرزندم به‌موجب گناهان من خداوند مرا بیش از این لایق سلطنت نمی‌داند.» سردار بلوچی که همراه محمود بود، با مشاهده این کار شاه، به او نزدیک شد و گفت: «چرا چنین کردی؟ و با تسلیم خود چه روزی بر سر ما آوردی، ما را این‌سان خراب نموده و ما را بنده و برده محمود ساختی» (گیلانتنز، ۱۳۴۴: ۶۲). این روایت نشانگر آن است که بلوچ‌ها از آنچه به وقوع پیوسته بود (سقوط اصفهان) رضایت چندانی نداشتند.

۶. عملکرد و رفتار افغانان با بلوچ‌ها پس از

سقوط پایتخت صفویان

حقیقت آن بود که با سقوط اصفهان به دست محمود افغان، نه تنها تغییر خاصی در وضعیت اداره حکومت در بلوچستان اتفاق نیفتاد، بلکه همان حضور نیم‌بند حکومت نیابتی کرمان نیز از بین رفت. خواسته بلوچ‌ها حضور مستقیم حکومت در بلوچستان بدون هیچ واسطه برای آبادانی و ایجاد وضعیت بهتر و بازگشت به موقعیت یک ایالت صاحب والی و دارای شأن و شوکت بود اما این وضعیت ناپایدار حکومت غلجایی و خست محمود افغان در توجه مالی به اقوام بلوچ به تدریج آنان را از این نورسیده تازه بر تختگاه نشسته ناامید کرد. با وجود اینکه عده قابل‌توجهی از بلوچ‌ها پس از سقوط اصفهان از محمود افغان جدا شدند و به

دوران پایانی صفویه و تقارن آن با حملات عثمانی‌ها، به‌ویژه استقبال مناطق سنی‌نشین جنوب بنادر از خان بلوچ، شرایط سخت و پیچیده‌ای را فراروی نادر در حصول به قدرت قرار می‌داد، اما نادر با سرکوب شورش محمدخان بلوچ و ترتیب دادن مراسمی در دشت مغان، موفق گردید سلسله صفویه را منقرض و سلسله افشاریه را بنیان‌گذاری نماید (تهرانی، ۱۳۴۹: ۴۵).

میرعبدالله‌خان بلوچ در آشفتگی‌های پس از سقوط صفویه در قسمت‌های شمال شرقی بلوچستان قدرت را در دست داشت و بعد از اینکه محمد میرزای صفوی ادعای سلطنت نمود، به وی پیوست و بنا به گزارشی حدود هفت تا هشت هزار بلوچ در این ماجرا به محمد میرزا پیوستند (فلور، ۱۳۶۷: ۱۰۸)، که البته محمد میرزا موفقیتی به دست نیاورد. عبدالله‌خان در زمان اشرف افغان سر ناسازگاری گذاشت و شورش کرد. با ظهور نادر و شکست‌های پی‌درپی که به افغان‌ها وارد ساخت، بلوچ‌ها نیز در بیرون راندن افغان‌ها از مناطقی که به دست گرفته بودند، با او همکاری کردند و اشرف افغان که بعد از شکست از نادر به طرف افغانستان متواری بود، توسط گروهی از بلوچ‌های خاران به قتل رسید (حزین، ۱۳۳۲: ۸۹؛ مرعی، ۱۳۶۲: ۸۰). نادر به هنگام محاصره هرات در سال ۱۱۴۳ق سفیری نزد عبدالله‌خان بلوچ که حاکم بخش شمالی بود، فرستاد و از او خواست که همراه نیروهایش برای حمله به قندهار آماده باشد، اما عبدالله‌خان در حالی که مشغول تدارک سفر قندهار و پیوستن به نادر بود، در جنگ با خدایارخان، حاکم سند، کشته شد (سپاهی، ۱۳۸۵: ۴۵-۴۶). با این حال، سخت‌گیری‌ها، بدرفتاری‌ها، لشکرکشی و گروگان‌گیری حکمرانان کرمان و بم علیه بلوچ‌ها و فقر و سختی معیشت و عدم

مسکن خود بازگشتند اما عده‌ای از آنها همراه افغان‌ها باقی ماندند، و اما چون به اهداف خود نرسیدند با افغان‌ها به مخالفت پرداختند. از جمله آنها می‌توان به محمدخان و میرعبدالله‌خان بلوچ اشاره کرد. محمدخان بلوچ از سرکردگان بلوچی بود که در حمله افغان‌ها به اصفهان، سپاه محمود افغان را همراهی نمود، بعد از سقوط دولت صفویه و تسلط محمود بر تاجوتخت پادشاهی ایران، از طرف محمود به حکومت فارس (شیراز) رسید (مینورسکی، ۱۳۶۸: ۴۲؛ حسینی فسایی، ۱۳۷۸: ۳۳۸). این انتصاب حاکی از موقعیت و جایگاه والای محمدخان بلوچ نزد خان افغان بوده است. بعد از به قدرت رسیدن اشرف افغان، در پی مراسلاتی که بین شاه افغان و عثمانی‌ها ردوبدل شد، محمدخان بلوچ، به‌عنوان سفیر و رئیس هیئت اعزامی، از طرف اشرف به دربار عثمانی عازم شد تا قرارداد صلحی را که بین دو دولت منعقد شده بود، به امضا و تأیید دولت عثمانی برساند (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۱). خان بلوچ بعد از بازگشت به ایران به حضور نادر (طهماسب قلی) - که توانسته بود به حکومت افغان‌ها در ایران پایان دهد - رسید. محمدخان با زیرکی و فراست و با مشاهده سقوط دولت افغان‌ها، هدایایی را که از عثمانی به همراه آورده بود، به نادر تقدیم کرد. نادر نیز به پاس این اقدام، او را به حکومت ایالت کهگیلویه منصوب کرد (همان: ۱۱۷). در فاصله سال‌های ۱۱۴۲ تا ۱۱۴۶ق که نادر به نام شاه طهماسب دوم به اداره امور کشور می‌پرداخت، خان بلوچ کماکان حکومت کهگیلویه را در دست داشت. محمدخان بعد از شکست‌های اولیه نادر در برابر عثمانی، سر به شورش برداشت (حاجیان‌پور و کامرانی‌مقدم، ۱۳۸۹: ۳۲). شورش محمدخان بلوچ در

رسیدگی به اوضاع مردمان این دیار باعث بروز ناامنی و غارت و چپاولگری شد. گزارش‌ها نشان می‌دهد که بعضی از سران بلوچ از این حرکات تبری می‌کردند و حتی شیخ جمشید و بعضی جماعت سرحدی و لاشاری به کرمان آمدند و پیشکش برای حاکم کرمان آوردند (مشیزی، ۱۳۶۹: ۵۶۵). ایجاد مرکزیت سیاسی در بلوچستان و انتخاب یکی از حاکمان محلی به‌عنوان والی این منطقه، بی‌تردید بسیاری از مشکلات صفویان را در بلوچستان کاهش می‌داد و موجب اطمینان مردم منطقه و شکل‌گیری امنیتی پایدار می‌شد. در حقیقت اقدامات جنگی بلوچ‌ها علیه صفویه، واکنشی از روی ناچاری به عدم رسیدگی صفویان به مردمان بلوچ و ظلم‌های مرسوم چندگانه و عدم ایجاد رابطه منطقی و درست با رعایای این خطه از سوی صفویان و همچنین وضعیت جغرافیایی، دخالت‌های حکومت‌های محلی هندوستان و اقوام مترصد شرقی بود.

۷. نتیجه‌گیری

شاه عباس توانست به واسطه حکام کرمان و سیستان به صورت حکومت نیابتی (و نه مستقیم) به اداره امور بلوچستان بپردازد. پس از مرگ شاه عباس، سیاست‌های کجدار و مریز جانشینان وی زمینه نافرمانی‌هایی را در این ایالت به وجود آورد. نحوه اداره ایالات به صورت نیابتی و توسط والی خارج از منطقه و عدم حضور مستقیم حکومت در ایالت، سخت‌گیری‌های مذهبی، فشارهای مالیاتی و ضعف حکومت مرکزی باعث نارضایتی مردم بلوچستان گشت. دولت صفویه به‌طور نسبی نتوانست، امنیت و رونق اقتصادی را که در سایر بخش‌های ایران برقرار کرده بود، با توجه به شرایط خاص اقوام بلوچ و

وجود مسائل اقلیمی در منطقه بلوچستان ایجاد نماید. دوری این سرزمین و کم‌توجهی حاکمان این دوره و سیاست‌های نسنجیده‌ی صفویان در تعامل با مردم بلوچستان مانع از آن گردید که آنها بتوانند سیاست مشخص و روشنی را برای اداره این سرزمین در پیش گیرند. اقوام بلوچ نارضایتی خود از حکومت صفوی را به شکل غارت و تاخت و تاز به نواحی اطراف، از جمله کرمان و یزد، نشان دادند. حقیقت آن است که شورش بلوچ‌ها گویای این واقعیت بود که در اثر عدم تفکر صحیح نقش قبایل مرزنشین از مرزدارانی به یاغیگری و تهاجم به درون تبدیل شد و توان نیروهای صفوی در قسمت‌های شرقی ایران‌زمین به گرفتاری در مجموعه جنگ و گریزهای مکرر با شورشیان بلوچ صرف گردید. اکنون هر مهاجمی، حتی کم‌توان، می‌توانست به پایتخت صفوی دست یابد. با ظهور محمود افغان در قندهار و شورش علیه صفویان، بلوچ‌های ناراضی شورش محمود را برای رسیدن به آمال خود مناسب دیدند و به آن پیوستند. در پیوستن بلوچ‌ها به افغان‌ها، می‌توان به دو وجه اشتراک بلوچ‌ها و افغان‌ها اشاره نمود: مبانی مذهب مشترک که هر دو قوم سنی مذهب بودند و از فشارهای مذهبی صفویان رنج می‌بردند؛ و اعتراض به حکومت صفویه و همچنین فضای حاکم بر سکونت مرزی. البته منافع مادی و غنائم نیز در همکاری آنان با افغان‌ها بی‌تأثیر نبود. بلوچ‌ها نقش تاثیرگذاری در پیروزی محمود افغان در محاصره اصفهان و زوال دولت صفویه داشتند. با سقوط اصفهان، به‌طور نسبی تغییر خاصی در وضعیت حکومتی بلوچستان اتفاق نیفتاد. یکی از خواسته تاریخی بلوچ‌ها حضور مستقیم حکومت در منطقه بلوچستان بود اما نوع نگاه صفویان به منطقه و

کودش صالحی، زینب بلوچی نژاد: بلوچستان و نقش آن در در تحولات سیاسی اواخر دوره صفوی و پیامدهای آن ۱۰۷

ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان. دوره جدید. سال ۲. ش ۱ (پیاپی ۵).
حدیث نادرشاهی (۱۳۵۶). تصحیح رضا شعبانی. تهران: دانشگاه ملی ایران.
حزین، محمدعلی (۱۳۳۲). تاریخ حزین. اصفهان: چاپخانه داد.
حسینی فسایی، میرزا حسن (۱۳۷۸). تاریخ فارسنامه ناصری. تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی. تهران: امیرکبیر.

دریاگشت، محمدرسول (۱۳۷۰). از ماهان تا چابهار. با مقدمه محمدابراهیم باستانی پاریزی. کرمان: مرکز کرمان‌شناسی.

رهر برن، کلاوس میثائل (۱۳۵۷). نظام ایالات در دوره صفویه. مترجم کیکاووس جهاننداری. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

سایکس، سر پرسی (۱۳۸۰). تاریخ ایران. ترجمه سید محمدتقی فخرداعی گیلانی. ج ۲. تهران: افسون.

سپاهی، عبدالودود (۱۳۸۲). «بلوچستان در منابع دوره صفویه». کتاب ماه تاریخ و جغرافیا. شماره ۲۹ تا ۳۴. سپاهی، عبدالودود (۱۳۸۵). بلوچستان در عصر قاجار

(بررسی اوضاع سیاسی در ابتدای سلطنت قاجار تا نهضت مشروطه). قم: گلستان معرفت.

سربازی، عبدالصمد (۱۳۷۸). بلوچ و بلوچستان. ترجمه محمد سلیم آزاد. انتشارات کردستان. سنج.

سیوری، راجر (۱۳۸۵). ایران عصر صفوی. ترجمه کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.

سیوری، راجر و دیگران (۱۳۸۰). تاریخ ایران دوره صفویان. پژوهش از دانشگاه کمبریج. ترجمه یعقوب آژند. تهران: جامی.

شاه‌حسین، غیاث‌الدین محمدبن شاه محمود (۱۳۴۴) احیاءالملوک. به‌اهتمام منوچهر ستوده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

فلور، ویلم (۱۳۶۵). برافتادن صفویان. برآمدن محمود

به دنبال آن وضعیت ناپایدار حکومت غلجایی، مانع از این تحول شد. بعد از سقوط صفویه، بلوچ‌ها عملکرد و اگرایانه‌ای در همراهی با افغان‌ها در پیش گرفتند. آنان در پی اختلافاتی که با محمود افغان پیدا نمودند، سیاست همراهی با رها کردند؛ حتی در زمان حکومت نادر در بیرون راندن افغان‌ها کمک وافر به سپاه نادری کردند و با به قتل رساندن اشرف افغان وفاداری خود را به حکومت نشان دادند.

منابع

استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۷۷). جهانگشای نادری. به اهتمام سید عبدالله انوار. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

اسکندریگ منشی ترکمان (۱۳۷۷). تاریخ عالم‌آرای عباسی. به کوشش محمداسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.

اسکندریگ منشی ترکمان؛ مورخ، محمدیوسف (۱۳۱۷). ذیل تاریخ عالم‌آرای عباسی. تصحیح سهیلی خوانساری. تهران: کتابفروشی اسلامیه.

اولثاریوس، آدام (۱۳۶۹). سفرنامه اولثاریوس (اصفهان خونین شاه صفی). ترجمه حسین کردبچه. تهران: کتاب برای همه.

باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۵۷). سیاست و اقتصاد عصر صفوی. چاپ دوم. تهران: انتشارات صفی علی شاه. تاورنیه، ژان‌باتیست (۱۳۶۹). سفرنامه تاورنیه. ترجمه

ابوتراب نوری. تصحیح حمید شیرانی. تهران: سنایی و اصفهان: کتابفروشی تأیید.

تهرانی، محمدشفیع (۱۳۴۹). تاریخ نادرشاهی (نادر نامه). به اهتمام رضا شعبانی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

حاجیان‌پور، حمید؛ کامرانی‌مقدم، علی (۱۳۸۹). «شورش محمدخان بلوچ در سال‌های ۱۱۴۲ هـ ق تا ۱۱۴۶ هـ ق: علل و پیامدها». پژوهش‌های تاریخی دانشکده

- افغان. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس.
- فلور، ویلم (۱۳۶۷). *اشرف افغان در تختگاه اصفهان* (روایت شاهدان هلندی). ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس.
- قزوینی، ابوالحسن (۱۳۶۷). *فوائدالصفویه*. تصحیح مریم میراحمدی. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کاظمیه، اسلام (۱۳۵۷). *جای پای اسکندر*. چاپ سوم. بی‌جا. رواق.
- کخ، هاید ماری (۱۳۹۰). *از زبان داریوش*. ترجمه پرویز رجبی. تهران: کارنگ.
- کرمانی، محمد مؤمن (۱۳۸۴). *صحیفه الارشاد* (تاریخ افشارکرمان-پایان کار صفویه). با مقدمه محمدابراهیم باستانی پاریزی. تهران: علم.
- کروسینسکی، تادوزیودا (۱۳۶۸). *سفرنامه کروسینسکی*. ترجمه عبدالرزاق دنبلی. با مقدمه و تصحیح مریم میراحمدی. تهران: توس.
- گیلاننتر، پطرس‌دی سرگیس (۱۳۴۴). *گزارش‌های گیلاننتریا سقوط اصفهان*. ترجمه محمد مهریار. اصفهان: شهریار.
- لکه‌هارت، لارنس (۱۳۶۴). *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*. ترجمه مصطفی قلی عماد. تهران: مروارید.
- مارکوارت، ژوزف (۱۳۶۸). *وهرودورنگ: جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی*. ترجمه داود منشی‌زاده. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- مخبر، محمدعلی (۱۳۲۵). «بلوچستان». *مجله یادگار*. سال ۳. ش ۴-۶. آذر - اسفند.
- مرعشی، میرزا محمدخلیل (۱۳۶۲). *مجمع‌التواریخ*. به تصحیح عباس اقبال. تهران: کتابخانه سنایی و کتابخانه طهوری.
- مروی، محمدکاظم (۱۳۶۴). *تاریخ عالم آرای نادری*. تصحیح محمدامین ریاحی. تهران: زوار.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۷۱). *جغرافیای تاریخی ایران باستان*. تهران: دنیای کتاب.
- مشیزی، میرمحمدسعید (۱۳۶۹). *تذکره صفویه کرمان*. با مقدمه محمدابراهیم باستانی پاریزی. تهران: علمی.
- منجم یزدی، ملاجلال‌الدین محمد (۱۳۶۴). *تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال*. به کوشش سیف‌الله وحیدنیا. تهران: وحید.
- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۶۸). *سازمان اداری حکومت صفوی* (تعلیقات بر تذکره‌الملوک). ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: امیرکبیر.
- ناصری‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۸). *شناخت تاریخی بلوچستان (دوره قاجار و قبل از آن)*. تهران: عقیل.
- نصیری، محمدابراهیم بن زین‌العابدین (۱۳۷۳). *دستور شهریاران*. به کوشش محمد نادر نصیری مقدم. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشاریزدی.
- وزیری، احمد علی‌خان (۱۳۷۵). *تاریخ کرمان*. تصحیح و تحشیه محمدابراهیم باستانی پاریزی. تهران: علمی.
- همت، محمود (۱۳۷۰). *تاریخ بلوچستان*. زاهدان: انتشارات مکی.
- یزدی، شرف‌الدین (۱۳۳۶). *ظفرنامه*. به تصحیح و اهتمام محمد عباسی. تهران: امیرکبیر.
- Newman, Andrew J. (2006). *Safavid Iran: Rebirth of a Persian Empire*. Library of Middle East History. London, UK: I. B. Tauris.
- Matthee, Rudi (2010) *Persia in Crisis: Safavid Decline and the Fall of Isfahan*, London, UK: I. B. Tauris.